



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۱۸

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (۴۷) وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ (۴۸) وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۴۹) فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۱) كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْتَنُونَ (۵۲) أَتَوَصَّوْنَ بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ (۵۳) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلُومٍ (۵۴) وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ (۵۵) وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۵۶)﴾

معنای توسعه آسمان و فرش شدن زمین

سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد و عهده دار اصول دین است، صدر این سوره درباره معاد بود، حالا بخش پایانی اش درباره مبدأ است. فرمود آسمان را ذات اقدس الهی خلق کرد و او موسع است؛ یعنی هم رحمت او ﴿وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> حدوثاً و هم توسعه دهنده است در مقام بقا. اینکه می بینید مسئله پیدایش یک ستاره از ستاره دیگر است یا سیاه چاله ها از یکدیگر متولد می شوند و مانند آن، این معنای دوم موسع بودن یعنی توسعه دادن ذات اقدس الهی است. یکی کان تامه است به اصطلاح، دیگری کان ناقصه، این برای آسمان.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۶.

در جریان زمین هم همین طور است؛ اصل خلقت زمین و فرش قرار دادن آن و آماده کردن آن و بهره‌برداری کردن آن که کان ناقصه است مرحله ثانیه. فرمود آسمان و توسعه آن، زمین و گسترش آن، همه آنها مخلوق خداست و فیض الهی است اگر شما مشکلی دارید باید به این خدا و به این مبدأ پناهنده بشوید. بعد از اقامه برهان توحید، با «فاء» تفریع ما را به فرار «الی الله» دعوت کرد، ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا﴾ با قدرتی که داریم و توسعه می‌دهیم. این «مُوسِع» هم به معنای وسیع است که ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ﴾<sup>۱</sup> در برابر «مُقْتَر»، و هم به معنای وسعت‌دهنده است. ﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا﴾ در کان تامه، ﴿فَنَعْمَ الْمَاهِدُونَ﴾ در کان ناقصه. در اصل پیدایش زمین.

پرسش: همان‌طوری که «دحو الأرض» دوتا معنا دارد و یک معنای آن پهن شدن زمین است، آسمان هم همین گونه است؛ یعنی خود آسمان پهن بشود.

پاسخ: بله، آنکه ﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾<sup>۲</sup> این تولیدی که می‌گویند فلان ستاره از فلان ستاره تولید شد، از منظومه شمسی جدا شد، این می‌تواند مصداق برای توسعه نظام سپهری باشد. این طور نیست که تمام این کواکب از اوّل به همین اندازه بودند و هیچ ستاره‌ای بعد پیدا نشد یا بعد پیدا نمی‌شود، این طور که نیست. پس هم «مُوسِع» به معنای «ذا سعه» است؛ نظیر ﴿عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرُهُ﴾، هم «مُوسِع» به معنای توسعه‌دهنده است که مربوط به کان ناقصه نظام سپهری است، هر دو قسم درباره زمین هم راه دارد. فرمود آسمان این چنین است، زمین این چنین است، شما هر نیازی دارید پس به طرف خدا فرار کنید، این «فاء» تفریع متوجه اوست. فرمود ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا﴾، این یک؛ ﴿وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا﴾، دو؛ ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ که در آسمان باشد یا در زمین باشد یا «بین الارض و السماء» باشد، سه؛ ﴿خَلَقْنَا

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره نازعات، آیه ۳۰.

زَوْجَيْنِ ﴿اگر چیزی بخواهد با مثبت و منفی اثر بگذارد در نظام آفرینش تعبیه شده است، بعد از تبیین نظام آسمان،

نظام زمین، «بین الارض و السماء» با «فاء» تفریع فرمود به این خدا مراجعه کنید.

پرسش: به همه آیاتی که از اول سوره شروع شده تا اینجا بر نمی‌گردد؟

پاسخ: البته بر می‌گردد، ولی این فاصله نزدیک اولاست، چون این وقتی عمده توحید است آنها یا مسائل معاد بود که

باز به توحید بر می‌گردد، یا قصص انبیا بود که به توحید بر می‌گردد.

ضرورت پناهندگی به خداوند

فرمود: ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ و اشاره شد که اگر در کلام موسای کلیم (سلام الله) آمده است که ﴿فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ﴾<sup>۱</sup> مبدأ

فرار را ذکر کردن؛ یعنی از هر خطری آدم باید فرار کند، منتهای فرار را که نجات بخشی است قرآن به عهده دارد که

﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾. این ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ برای اهمیت توحید است، فرمود نه در ابتدا برای خدا شریک قائل بشوید، نه

در اثنا برای خدا شریک قائل بشوید؛ لذا در آیه بعد فرمود: ﴿وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ هم برای اهمیت مسئله

توحید در آیه پنجاه فرمود: ﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ هم برای خطر شرک در آیه ۵۱ فرمود: ﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ

مُبِينٌ﴾ تکرار این دو جمله در دو آیه کوتاه، نشانه حقانیت توحید و نشانه بطلان شرک، حقی که انذارپذیر است و

باطلی که انذارپذیر است. فرمود: ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾.

پرسش: ...

پاسخ: بله ﴿وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ ذات اقدس الهی می‌فرماید پیامبر ابلاغ می‌کند.

می‌فرماید تو بگو من از طرف خدا نذیر هستم؛ یعنی کلام، کلام خداست، ولی به پیغمبر می‌فرماید: ﴿إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ

مُبِينٌ﴾ این اهمیت برای آن است که از غیر خدا کاری ساخته نیست؛ لکن بعد از این بیان، راهکار را هم به ما نشان

می‌دهد. در پایان سوره مبارکه «مؤمنون» که گذشت، فرمود شرک برهان‌پذیر نیست، زیرا ذات اقدس الهی یک حقیقت نامتناهی است، همان خطبه اوّل نهج البلاغه دارد که اگر کسی خدا را به اوصاف زائد بر ذات وصف بکند «فَقَدْ جَزَأَهُ» بعد می‌رسد «فَقَدْ حَدَّهُ».<sup>۱</sup> اگر خدای سبحان یک حقیقت نامتناهی است که این چنین است، دیگر حقیقت نامتناهی جا برای غیر خدا باقی نمی‌گذارد که یک خدای دیگری که نیست؛ لذا فرمود شرک برهان‌پذیر نیست، پایان سوره مبارکه «مؤمنون» این بود؛ آیه ۱۱۷ که فرمود: ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ﴾ این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ در محل نصب است این جمله تا صفت باشد برای ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ یعنی شرک برهان‌پذیر نیست ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ﴾ این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ این جواز نیست، این ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ این جمله در محل نصب است تا صفت باشد برای ﴿إِلَهًا آخَرَ﴾ یعنی شرک، برهان‌پذیر نیست، عدم محض است، محال بالذات است. اگر ذات اقدس الهی - معاذالله - یک خدای محدودی بود آن وقت جا برای خدای دیگر بود؛ اما اگر او یک حقیقت نامتناهی است جا برای خدای دیگر نیست.

### عواقب عدم پناهندگی انسان به خداوند

مطلب دیگر این است که ما فرار بکنیم کجا فرار بکنیم؟ دو تا راه را خدا نشان داد فرمود اگر به طرف توحید فرار نکردی یا به طرف خطر حرکت می‌کنید، یا به طرف چیزی که «لا ینفع و لا یضر». اگر به طرف خطر حرکت کردید که زودتر به دام می‌افتید اگر به سمت چیزی حرکت کردید که «لا ینفع و لا یضر» اگر خطری به شما برسد حل نمی‌شود؛ لذا در هر دو مقطع می‌فرماید: ﴿فَإِنَّ تَذْهَبُونَ﴾،<sup>۲</sup> این ﴿فَإِنَّ تَذْهَبُونَ﴾ برای کسی است که ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾

۱. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، خطبه ۱.

۲. سوره تکویر، آیه ۲۶.

را امتثال نکرده است اگر به این طرف با سرعت نیامده می‌گویند به طرف دیگر چه با سرعت چه با کندی بروی، کجا می‌خواهی بروی؟ یا به طرف خطر می‌روی، یا به طرف چیزی که «لا ینفع و لا یضر» عمده ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ است.

مطلب مهم این است که «الله» کجاست؟ که ما به طرف او فرار کنیم. فرمود اگر موحد بودی ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُهُ﴾<sup>۱</sup> سراسر عالم آیه الهی است، اگر سراسر عالم را آیه الهی دیدی، به این سه مقطعی که در بخش پایانی همین سوره «ذاریات» است که آسمان را مشخص کرد، زمین را مشخص کرد، «بین الارض و السماء» را مشخص کرد، پس ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُهُ﴾ قهراً چیزی در عالم نیست مگر اینکه انسان آن را به عنوان آیه و علامت الهی ببیند، هرگز آن را مستقل نمی‌بیند، این می‌شود توحید. آن وقت از هر چیزی کمک بگیرد، به عنوان اینکه از فیض الهی دارد کمک می‌گیرد. اگر از زمین کمک می‌گیرد به عنوان اینکه ذات اقدس الهی این زمین را خلق کرده است، فرمود منافع زمین است، ما زمین را نرم کردیم، ارض را «ذلول»،<sup>۲</sup> نه ذلیل؛ «ذلول» قرار دادیم نرم قرار دادیم که از آن بهره بگیرید. آسمان هم منافع شما را تأمین می‌کند «بین الارض و السماء» هم هر چه بخواهید تأمین می‌کند، انسان به عنوان آیه‌ای از آیات الهی اینها را نگاه می‌کند و از اینها بهره می‌گیرد این فرار «الی الله» است. از این دید کسی بگذرد، دید استقلالی نگاه کند چه خود را مستقل بداند چه دیگری را، گرفتار همان آیه است که فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۳</sup> این روایت نورانی که در ذیل این آیه است معنا کرده، به حضرت عرض کردند که چگونه اکثر مؤمنین مشرک‌اند؟ فرمود همین که می‌گویند «لَوْ لَا فَلَانٌ لَهْلَكْتُ»<sup>۴</sup> اینها مواظب زبانشان نیستند، می‌گویند اگر فلان کس نبود مشکل ما حل نمی‌شد. فلان کس با همه قدرتی که دارد مخلوق خداست خدا به او داده، بگو اگر فیض الهی نبود من رنج می‌بردم و خدا را شاکرم که از این راه یا از راه طبیب یا از راه فلان شخص مشکل مرا حل کرد. اگر بگوییم خدا

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۲. سوره ملک، آیه ۱۵: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا﴾.

۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۴. عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۹۹.

را شکر که به وسیله فلان شخص مشکل ما را حل کرد این توحید است؛ اما اگر گفتیم اول خدا دوم فلان شخص! یا «لَوْ لَا فُلَانٌ لَهَلَكْتُ» فرمود این مصداق ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ است.

مطلب دیگر در جریان اسراف بود که بحث‌های قبل بود اگر سخن از حق و باطل و صدق و کذب و خیر و شر و حُسن و قبح شد، همین که از باطل گذشتیم، از صدق گذشتیم، از خیر گذشتیم، از حُسن گذشتیم و یک ذره فاصله بگیریم می‌شود اسراف. یک وقت سخن از کثرت و قِلّت و امثال آن است آن را در بخش پایانی سوره مبارکه «فرقان» مشخص فرمود؛ فرمود کسانی که بندگان راستین الهی هستند، اینها وقتی که اتفاق می‌کنند اسراف ندارند میانه‌روی را مطرح می‌کنند؛ آیه ۶۷ همان سوره مبارکه «فرقان» این است که ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ پس اگر سخن از حق و باطل است، همین که از حق گذشتیم می‌شود اسراف؛ نظیر ﴿وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾<sup>۱</sup> او که غی خواهد زیاد بکشد، همین که از یک نفر که محل قصاص است گذشت، می‌خواهد دومی را بکشد می‌شود اسراف. اما اگر سخن از سعه و ضیق و کثرت و قِلّت مال است، آن بله زیاده و کمی مطرح است ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾.

### ثره حرکت به سوی خداوند در کتاب و سنت

مطلب دیگر این است که در حدیث قدسی هست که اگر کسی یک شبر به طرف خدا بیاید؛ یعنی یک وجب، یک وجب به طرف خدا بیاید فیض خدا یک «ذراع»، «ذراع»؛ یعنی نیم متر، در قبال ذراع است؛ یعنی از سر انگشتان تا آرنج را می‌گویند ذراع که نیم متر است. «ذراع»؛ یعنی یک متر. در آن حدیث قدسی دارد اگر کسی یک شبر و یک وجب به طرف خدا حرکت کند، فیض ذات اقدس الهی یک ذراع به طرف او می‌آید. جمله بعد حدیث این است که اگر کسی یک ذراع به طرف خدا حرکت کند، خدا به اندازه «باع» به طرف او می‌آید «باع» این دو طرف دست را آدم

۱. سوره اسراء، آیه ۳۳.

پهن می‌کند این را می‌گویند «باع»، تقریباً می‌شود دو متر. این می‌گویند «مع قصور الباع، قصور الباع»؛ یعنی من با اینکه دو طرف را پهن کنم، اینکه می‌بینید که بازهای شکاری با این وضع حرکت می‌کند، «مع ذلک» کوتاه است، این محدوده وسیع که دو طرف پهن بشود این را می‌گویند «باع». اگر کسی یک ذراع به طرف خدا حرکت کند خدا به اندازه «باع» حرکت می‌کند و اگر کسی به اندازه «باع» به طرف خدا حرکت کند، خدا «هروله» دارد.<sup>۱</sup> «هروله» همان است که در سعی بین صفا و مروه هست. چرا فیض خدا این گونه است؟ برای اینکه خودش وعده فرمود: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾<sup>۲</sup> و از طرفی هم انسان تا بخواهد یک متر حرکت کند به هر حال یک بار سنگینی است، وزنی دارد، زمین بار سنگینی است برای او که باید روی آن حرکت کند، هوا را باید بشکافد، ولی فیض ذات اقدس الهی هیچ مانعی ندارد، اگر هیچ مانعی ندارد به اندازه اینکه انسان نیم متر بخواهد حرکت کند او به اندازه «باع» می‌آید، این است که فرمود اگر کسی به طرف ما حرکتی کند فیض خدا «هروله» به طرف او می‌آید، این با ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ هم هماهنگ است.

پرسش: ...

پاسخ: همین است؛ عقیده، ایمان و ادراک ما نظام را به عنوان نظام توحیدی می‌بینیم، کلّ عالم را او خلق کرد دیگر نگوییم اوّل خدا، دوم فلان شخص! اینکه می‌بینید برخی‌ها هر روز به این طرف به آن طرف می‌گردند مشمول ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾<sup>۳</sup> اند، اگر ما مستقیم دستور او را انجام بدهیم ممکن نیست ما را بی‌روزی بگذارد.

پرسش: ...

۱. عوالی اللّٰه العزیزة فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۵۶.

۲. سوره انعام، آیه ۱۶۰.

پاسخ: «مخلوق بما أنه مخلوق» فیض خدا را نشان می‌دهد، نفرمود زید را شکر کن! این از روایات نورانی ماست که مرحوم صاحب وسائل در کتاب جهاد نقل کرده است، یک روایت بسیار خوبی است: مخلوق «بما أنه مخلوق» فیض را نشان می‌دهد،<sup>۱</sup> نمی‌گوید که اول خدا دوم زید! می‌گوید خدا را شکر می‌کنم که به وسیله زید مشکل مرا حل کرده! شکرگزاری از مخلوق یک وظیفه اجتماعی است، محبت اجتماعی است، یک ادب اجتماعی است؛ اما منافی با توحید نیست، بلکه در کسوت توحید است، این شخص نه از آن جهت که زید است نه از آن جهت که عمرو است، از آن جهت که مخلوق خداست ما سپاسگزاریم؛ یعنی ذات اقدس الهی از این راه به ما فیض رسانده است، هم ادب اجتماعی را رعایت کردیم هم به توحید ما صدمه وارد نشده است و اگر آن باشد همان بیان نورانی حضرت که فرمود اینکه می‌گویند اگر فلان کس نبود، مشکل ما حل نمی‌شد: «لَوْ لَا فُلَانٌ لَهَلَكْتُ»، ذیل این آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» این مطلب نورانی آمده است.

پرسش: ...

### مراتب شناخت خداوند از نظر برهان و شهود

پاسخ: در مقام برهان که بشر مکلف به برهان است، ذات را به خوبی می‌فهمد، صفات ذات را می‌فهمد، این دو تا فصل را به خوبی ادراک می‌کند؛ البته جمیع شئون و اینها را که نامتناهی است باز هم ادراک نمی‌کند، ولی ما مکلف به عرفان نیستیم، چون ذات را اصلاً نمی‌شود مشاهده کرد، ولی مفهوم ذات را، این ذاتی را که ما الان بحث می‌کنیم و می‌گوییم این ذات، نامتناهی است ذات ازلی است، ابدی است، سرمدی است که یک «ذال» است و یک «الف» است و یک «تاء»، این به حمل اولی ذات است، ولی به حمل شایع یک مفهوم ذهنی است، ما به برهان و دلیل مکلف هستیم نه به عرفان و شهود. شهود اگر نصیب اولیای الهی بشود در همان بخش‌هایی که مقدور آنهاست، مقام ذات که اصلاً تحت

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۱۹۴.



شهود کسی در نمی‌آید، صفات ذات که غیر متناهی‌اند هم اصلاً تحت شهود در نمی‌آید، آن وقت جمال و جلال الهی، وجه الهی اینها تحت شهود در می‌آیند. ما مکلف به دلیل هستیم، دلیل با مفهوم است می‌گوییم این مفاهیم مصداقی دارد مصداقش در خارج است، ما به آن موجودی که در خارج است عبادت می‌کنیم و مانند آن.

پرسش: ...

پاسخ: بله، ما همه اینها را وسیله قرار می‌دهیم برای ذات.

پرسش: بالذات یا از خود ذات اینها را ...؟

پاسخ: بله، در مقام برهان این طور است

پرسش: نه، منظورم در عبادت است.

پاسخ: در عبادت هم همین طور است. حالا بعضی‌ها تفصیلاً، بعضی‌ها اجمالاً، بعضی تحقیقاً، بعضی تقلیداً به خود ذات توجه داریم، ذات را عبادت می‌کنیم؛ اما ذاتی که ما می‌گوییم آن موجود خارجی است، آن موجود خارجی را با مفهوم نمی‌شود درک کرد، ما معنای غیر متناهی را به خوبی درک می‌کنیم؛ اما این معنای غیر متناهی در کنار ده‌ها مفهومی است که در ذهن ماست این غیرمتناهی به حمل اوّلی غیر متناهی است و به حمل شایع متناهی است، برای اینکه ده‌ها مفهوم در ذهن ماست اگر ما غیر متناهی را درک نکنیم؛ یعنی آنچه را که ما درک می‌کنیم، غیر متناهی به حمل شایع باشد که جا برای غیر نمی‌گذارد، این همان طوری که در کتاب‌های اصول و غیر اصول هم آمده که مثلاً شخص یعنی این «شین» و «خاء» و «صاد» این به حمل اوّلی شخص است و گرنه به حمل شایع کلی است، برای اینکه شخص قابل صدق بر اشخاص کثیرین است، این شخص «شخص» به حمل اوّلی، ولی «کلی» به حمل شایع. فرد این «فاء» و «راء» و «دال»، «فرد» به حمل اوّلی و «کلی» به حمل شایع، برای اینکه زید فرد است، عمرو فرد است، بکر فرد است، بر افراد فراوان صادق است، غیر متناهی غیر متناهی به حمل اوّلی است؛ اما متناهی به حمل شایع است، برای اینکه ما

چندین مفهوم در ذهن داریم یکی از آنها هم مفهوم غیر متناهی است، ما از آن جهت که بشرو مخلوق هستیم به برهان و دلیل مکلف هستیم نه به شهود. تازه آنها که شاهد هستند می‌گویند: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»<sup>۱</sup> وجه او را می‌بینند.

### عدم تزاحم در سرعت و سبقت به سوی خداوند

به هر تقدیر فرار الهی با مسئله سرعت و سبقتی که به ما دستور دادند هماهنگ است. به ما گفتند: ﴿سَارِعُوا إِلَى

مَغْفِرَةٍ﴾<sup>۲</sup>، یک؛ بعد به ما گفتند هر چه سرعت بگیرید بی‌خطر است، اینجا راه به قدری وسیع است که تصادفی نیست

﴿فَاسْتَبِقُوا﴾<sup>۳</sup> این دعای نورانی «کمیل» هم همین است، می‌گوید خدایا «وَأَقْرِبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَ أَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ»<sup>۴</sup>

من می‌خواهم اعلم بشوم، اعدل بشوم، اتقی بشوم کسی مزاحم من نیست و من هم مزاحم کسی نیستم، آنجا جا برای

تزاحم نیست؛ اما دو نفر اگر - خدای ناکرده - هر دو گرفتار غرور شدند اول نزاع و دعواست؛ اما اگر دو نفر زاهد

شدند، ازهد شدند، اتقی شدند، اعدل شدند، اعلم شدند اصلاً جا برای دعوا نیست، آن صحنه، صحنه مزاحمت نیست.

فرمود هر چه توانستید سرعت بگیرید! هر چه توانستید سبقت بگیرید بر دیگران جلو بیفتید، این فخر نمی‌آورد اگر

سرعت گرفتید، یک؛ ﴿سَارِعُوا﴾، اگر بعد از سرعت، سبقت گرفتید ﴿فَاسْتَبِقُوا﴾ دیگر نگویند من به مقصد رسیده‌ام،

اول وظیفه از آنجا شروع می‌شود، حالا که رسیدی آنجا بگویند: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾<sup>۵</sup> خدایا! مرا امام دیگران

قرار بده! این فخر است اینکه غرور نیست، به ما گفتند این کار را بکنید، بگویند: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾، خدایا

توفیقی بده من طرزی در جامعه زندگی کنم که خوبان و متقیان و فضلا و بزرگان به من اقتدا کنند. این فخر نیست،

این مهد عبادت است. یک عده اگر متقی باشند و پرهیزکار باشند به شخصی اقتدا بکنند در سیره و سنت او، همه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۹۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۸؛ سوره مائده، آیه ۴۸؛ سوره یس، آیه ۶۶.

۴. مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۵۰.

۵. سوره فرقان، آیه ۷۴.

فیض می‌برند، او وقتی که می‌خواست سرعت بگیرد، خودش را نمی‌دید می‌گفت: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ﴾<sup>۶</sup> وقتی هم که سبقت گرفت بر دیگران مقدم شد خود را نمی‌بیند، می‌گوید: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ﴾ حالا که امام اتقیا، خودش را نمی‌بیند، می‌گوید: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ﴾ این راه‌ها را به ما نشان داد، فرمود اینها راه خیر است.

پرسش: ...

پاسخ: آن غرور و تعدی است، بی‌وظیفه که نرفته، آنکه راه دست و پا نیست، آن راه دل است راه دل که شکست و تصادف ندارد. خلوص! اگر خلوص شد، شیطنت راه ندارد. او اعتراف کرد گفت من در حوزه خلوص راه ندارم، این که گفت:

چرا دست یازم چرا پای کوبم \*\*\* مرا خواجه بی دست و پا می‌پذیرد

سخن از دویدن که نیست، سخن از خلوص نیت است، اگر سخن از خلوص نیت بود دیگر جای دست و پا شکستن نیست و شیطان هم درباره مخلصین گفت من زور آنها را ندارم، این کار دل هست کار دست و پا که نیست. ببینید کاری که وجود مبارک حضرت امیر کرد اوّل تا آخر کار حضرت امیر عبادت بود، اما آن کارش در اثر اخلاص به قدری قوی بود که این مدال را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او داد که «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»<sup>۸</sup> حتی شهادت حسین بن علی هم در کنار این سفره است، حتی خود شهادت علی بن ابیطالب، اگر - معاذ الله - آن روز نبود، این کفار و مشرکین با حمله عمرو بن عبدود گرفته بودند مدینه را قتل عام کرده بودند، پیغمبر و همه را کشته بودند دیگر اسلامی نبود تا ليله قدری داشته باشیم شهادت امیر باشد، کربلایی داشته باشیم، شهادت ابی عبدالله باشد. آن ضربت مشکل را حلّ کرد. حتی شهادت خود علی بن ابیطالب در کنار این سفره است این

۶. سوره مائده، آیه ۵۴؛ سوره حدید، آیه ۲۱؛ سوره جمعه، آیه ۴.

۷. غزل منتسب به مرحوم نشاط اصفهانی.

۸. إقبال الأعمال (ط - القدیة)، ج ۱، ص ۴۶۷.

براساس اخلاص او بود. بعضی از این آقایان که اصرار می‌کنند این عزیزان که جبهه می‌روند دعا کنید ما شهید بشویم، می‌گویم چرا حالا شهید بشوید؟! اگر فاتح بشوید، فتح برخی‌ها از خیلی از شهادت‌ها بالاتر است، بگویید هر چه خدا خواست! غرض این است که دویدن لازم نیست، اخلاص لازم است و در آن اخلاص هیچ چیزی تلاش و کوشش نیست و امثال آن نیست و خلوص نیت است و «ان الله سبحانه و تعالى يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ»<sup>۹</sup> فرمود اگر این معنا باشد مشکل حل است؛ لذا فرمود: ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ اگر توحید نباشد من اعلام خطر می‌کنم؛ البته پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف ذات اقدس الهی این حرف‌ها را دارد ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ اگر این نباشد ﴿إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ پرسش: ...

پاسخ: همین قرآن گرفتن، عترت گرفتن اینها هم به حکم الهی است، خود ذات اقدس الهی فرمود: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾<sup>۱۰</sup> اگر کسی به نماز، به روزه و عبادت دل ببندد، این هم فرار «الی الله» است، برای اینکه آنجا فرمود: ﴿فَأَيُّكُمْ تَوَلَّوْا فَمَنْ وَجَّهَ اللَّهُ﴾ دستور الهی را عمل بکند یقیناً فرار الهی است؛ منتها حالا درجات و مراتبی دارد. پس ﴿إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾ به قدری مهم است که هم در جمله اولی یعنی آیه پنجاه آمده، هم در جمله ثانیه یعنی ۵۱ آمده است.

### معنای پناهندگی به خداوند در مقابله با شیطان

مطلب دیگر این است که به ما گفتند که هر وقت احساس خطر کردی بگو «الله!» در زمان این دفاع مقدس گفته بودند که هر وقت آثر خطر شنیدید بروید پناهگاه، این یعنی چه؟ معنای این آیه در سوره مبارکه «اعراف» که اگر یک وقت احساس خطر کردید وسوسه‌ای در شما پیدا شد به ذات اقدس الهی پناهنده بشوید، معنایش این نیست که بگویید «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم»؛ البته این ذکر است، عبادت است، ثواب دارد، ولی این پناهگاه رفتن نیست،

۹. الامالی (للطوسی)، النص، ص ۵۳۶.

۱۰. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

سوره مبارکه «اعراف» آیه دویست این است: ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾ نزغ این است که این  
 حمارها را که چاروادارها می بردند به هر حال سیخی به اینها می زدند که زودتر برود و بار ببرد، این سیخ زدن به  
 حیوان را می گویند نزغ. فرمود اگر احساس کردید که دارد سیخ می زند به طرف گناه بروید، احساس نزغ کردید،  
 بگویید خدا! ﴿وَأِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ﴾، «استعاذه»؛ یعنی پناه بردن. در زمان دفاع مقدس رسم  
 این بود می گفتند هر وقت آژیر خطر را شنیدید بروید پناهگاه، این معنایش این نیست که شما در خیابان بایستید، آژیر  
 خطر را که شنیدید بگویید من می خواهم بروم پناهگاه! این مشکلی را حل نمی کند، اگر کسی وسوسه ای در او پیدا شد  
 بگوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» این مشکلی را حل نمی کند، این مثل همان است که در خیابان بایستد بگوید  
 من می خواهم بروم پناهگاه، یا پناهگاه جای خوبی است! نه، بروید پناهگاه. اگر کسی - خدای ناکرده - یک بیماری  
 داشته باشد که به اتاق عمل بردند، این در پشت درب اتاق عمل هست، منتظر است که بیمارش عمل بشود، این چه  
 حالی دارد؟ اینکه نباید به ما یاد بدهند، داریم این حال را، این را به ما کسی باید یاد بدهد؟ فرمود اگر احساس خطر  
 کردی چنین حالی پیدا کنید، برای اینکه خطر دارد می آید. حالا یا خطر رشوه است، یا خطر سُحت است، یا خطر  
 نامحرم است هر خطری باشد. الآن کسی به ما یاد می دهد که اگر - خدای ناکرده - بیمار صعب العلاجی داشتید کنار  
 اتاق عمل بردند، پشت در اتاق هستید حالی پیدا کنید؟ این یاد دادن نیست، این فطرت ماست ما وقتی احساس خطر  
 کردیم به جایی تکیه می کنیم. فرمود اگر احساس خطر کردید که گناه دارد می آید یک چنین حالتی پیدا کنید، این معنی  
 استعاذه است؛ البته «اعوذ بالله» گفتن ثواب دارد، ذکر است سر جایش محفوظ است، این فرار «الی الله» است. چه  
 وقت و چه کسی به خدا پناه برد که خدا جوابش را نداد؟! به أحد انهای ثلاثه خدا جواب می دهد، اگر مصلحت همان  
 باشد که آن را انجام بدهد، یقیناً می دهد، اگر آن مصلحت نیست سیئه ای از سیئات، باری از بارهای انسان را بر  
 می دارد که سبکبار بشود. اگر انسان بی بار است و سبکبار است، عطیه ای به او عطا می کند، حسنه ای بر حسنات او

می‌افزاید؛ لذا ممکن نیست کسی حالی پیدا کند، به طرف خدا فرار بکند، دستی به طرف خدا دراز کند و این دست خالی برگردد، هیچ ممکن نیست. وجود مبارک امام سجاد این دست را می‌بویید و می‌بوسید بالای سر می‌گذاشت، می‌گفت این دست خالی برنگشت.<sup>۱۱</sup> اگر آن طوری که ما پشت اتاق عمل با خدا گفتگو داریم آن گونه باشیم، اگر احساس خطر کردیم آن گونه باشیم.

پرسش: ...

پاسخ: نه، برهان به ما این حال را داد. ما اگر فهمیدیم که اینجا پناهگاه خوبی است و دلیل داریم ما و این خطر هم دارد می‌آید، می‌رویم در را می‌بندیم.

پرسش: ...

پاسخ: بله، در مقام برهان ما کلاً با ذات کار داریم.

پرسش: ...

پاسخ: این مفهوم ما را راهنمایی می‌کند. ما با مفهوم می‌فهمیم که این آقا طیب است، در خانه او را می‌گوییم، ما که دیگر خود طیب را که در جافان غمی‌یابیم، با برهان داریم، دلیل داریم که این شیء داروست و مصرف می‌کنیم. یک تشنه دلیل دارد که این آب است و رفع عطش می‌کند با ذات آب کار دارد؛ اما ذات آب را که مشاهده نمی‌کند، ذات آب را می‌فهمد.

پرسش: ...

پاسخ: ما اشاره می‌کنیم، بالاتر از اشاره، در مقام برهان می‌گوییم او ذاتی است، تمام این دعا‌های «جوشن کبیر» را هم می‌خوانیم، هزار اسم به او اشاره می‌کنیم یا ذات فعل است یا صفت فعل است؛ اما او را ببینیم نیست، او را لمس نکنیم نیست.

پرسش: ...

پاسخ: نه، بی‌نهایت نه، ما شهود نداریم، کاری به خارج نداریم ما، او علم شهودی می‌طلبد، علم شهودی غیر از علم حصولی است، ما با علم حصولی با ذات کار داریم، ما با تمام این اسمای حُسنای «جوشن کبیر» کار داریم و ذات او فصل اوّل، اوصاف ذات او فصل دوم، اوصاف فعل او فصل سوم همه با او کار داریم، خوب هم می‌فهمیم به اندازه خودمان؛ اما همین ما را راهنمایی می‌کند. ما چرا می‌لرزیم مدام به طیب می‌گوییم دَقّت کن! برهان حصولی داریم، چرا تشنه‌ایم به سراغ آب می‌رویم؟ اما این طور نیست که حالا حقیقت آب را با علم شهودی بیابیم.

غرض این است که اولیای الهی هم با جمال و جلال الهی مأنوس‌اند، ما با برهان مأنوس هستیم، با دلیل مأنوس هستیم. فیض خدا را البته مشاهده می‌کنیم، خود ما فیض او هستیم. آنچه در خود ما هست ما اگر خودمان را مشاهده بکنیم فیض خداست، ما آیه الهی را مشاهده می‌کنیم، خودمان را مشاهده می‌کنیم، آثارمان را مشاهده می‌کنیم، خیلی چیزها را مشاهده می‌کنیم. اگر ﴿فَإِنَّمَا تُؤَلُّوا فِتْمٌ وَجْهُ اللَّهِ﴾ ما «وجه الله» را مشاهده می‌کنیم خودمان «وجه الله» هستیم، این محدوده محذوری ندارد، آن منطقه اوّل و منطقه دوم آن منطقه‌ها منطقه ممنوعه است.

### شرایط مهمانی و میزبانی خداوند

به هر تقدیر در سوره مبارکه «اعراف» آیه دویست فرمود: ﴿وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ﴾ فوراً پناه ببر! حالا چرا یک آب می‌دهید دیگری دم بزند؟ خودت بگو یا الله! خدا وعده داد، فرمود من هم مهمانی می‌دهم هم مهمان می‌شوم.

مهمانی من که همیشه هست؛ منتها در ماه مبارک رمضان بیشتر صائمان «ضیوف الرحمان» اند، در حج و عمره هم بیشتر آنجا «ضیوف الرحمان» اند؛ اما مهمان هم می شوم اگر میزبانی از من دعوت کند، آنجا هم می روم «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ»<sup>۱۲</sup> این مهمانی خداست. فرمود شما بیاوید «عِنْدَ» من، می پذیرم، مرا دعوت کنید هم می آیم، اینها البته در مقام فعل است و فیض است و ظهور. یک آدم دل شکسته چرا به دنبال این می گردد که کسی آب دم بزند، خودش بگوید «یا الله!»! مهماندار خدا بشود. این خلوص است، این را به ما یاد دادند. فرمود: «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَسِّرَةِ قُلُوبُهُمْ». چرا وجود مبارک امام باقر این فرمایش را فرمود؟ فرمود که پدرم امام سجاد در آخرین لحظه این وصیت را به من کرد، فرمود پسر من! پدرم سید الشهداء (سلام الله علیه) در آخرین لحظه وداع این وصیت را به من کرد آن چیست؟ آن «إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ»<sup>۱۳</sup> فرمود به کسی که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارد بد نکن! برای اینکه او هیچ جایی پناه ندارد که برود، او تنها پناهگاهش خداست وقتی گفت «یا الله» با تمام وجود می گوید «یا الله»! در دل را باز می کند مهمان هم وارد می شود. این را هم امام باقر فرمود که امام سجاد در آخرین وصیت به من گفت هم امام سجاد به امام باقر فرمود من وصیت می کنم به تو چیزی را که پدرم سید الشهداء (سلام الله علیه) آخرین وصیتش به من بود: «إِيَّاكَ وَظُلْمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ» چون او فقط خدا را می خواهد، دعای موحد را خدا مستجاب می کند؛ اما ما که از یک طرف چشم ما به مقام ماست، از یک طرف چشم ما به مال ماست، از یک طرف چشم ما به قبیله ماست، از این طرف چشم ما به فرزندان ماست و پُست ماست، با همه این مجموعه ای که چشم دوختیم می گوئیم خدا! این می شود ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ پس آن راه باز است، فرمود من هم مهمانی می دهم

۱۲. منیة المرید، ص ۱۲۳.

۱۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۳۱.



هم مهمان می شوم: «أَنَا عِنْدَ الْمُتَكْسِرَةِ قُلُوبُهُمْ» این راه است، این می شود «فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ» پس ﴿اما ینزغنک ...﴾

بِاللَّهِ﴾.

### صبر در برابر مشکلات، توصیه الهی به پیامبر

در این بخش‌ها ذات اقدس الهی به حضرت فرمود که تنها شما نیستید که انبیای دیگر هم به همین مشکل مبتلا بودند، هر پیامبری که آمده به او گفتند که این یا ساحر است یا مجنون، در حالی که اینها دعوتی داشتند و دعوایی؛ دعوت حکیمانه موسای کلیم را فرعون شنید گفت این موسی یا ساحر است یا مجنون.<sup>۱</sup> آن برهان یک سطر هم کمتر است، این سه مبدأ را وجود مبارک کلیم حق نشان داد، وقتی فرعون گفت ربّ تو کیست؟ گفت: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾<sup>۲</sup> هم نظام فاعلی را بیان کرده، هم نظام داخلی را بیان کرده، هم نظام غائی را بیان کرده؛ این چه آیه‌ای است؟! ربّ ما کسی است که همه چیز را او خلق کرد، یک؛ ساختار درونی هر چیزی که لازم داشت به او داد، دو؛ او را به هدف راهنمایی کرد، سه؛ در این نظام هر چه که طاووس دارد مار و عقرب و حیوانات دیگر هم دارند، لذت‌هایی که باید داشته باشند در تولید و در تغذیه دارند، هیچ حیوان صحرایی و دریایی و خشکی و هوایی نیست، مگر اینکه هر چه لازم داشته باشد خدا به او داد. آن خرس قطبی که شش ماه باید در برف بخوابد تمام تجهیزات را به او داد، فرمود اینها عائله من هستند. این آیه شش سوره مبارکه «هود» همین است، فرمود شما چه کار دارید نجس العین است یا حرام گوشت است؟ این عائله من است ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا﴾ با «علی» تعبیر کرد ﴿عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾<sup>۳</sup> هر چه این خرس لازم داشت من به او دادم. این که شش ماه باید بخوابد چه چیزی لازم دارد؟ پوستش چه چه طور باید باشد؟ گوشتش چه طور باشد؟ چربی‌اش چقدر باید باشد؟ خوراکش چقدر باید باشد؟ که شش ماه

۱. سوره ذاریات، آیه ۳۹.

۲. سوره طه، آیه ۵۰.

۳. سوره هود، آیه ۶.

بتواند با کمال آسایش در آن برف‌ها بخوابد به او دادم. ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾، در برابر این حرف گفتند او ساحر است یا مجنون. جمع بین مسحور و مجنون ممکن است؛ اما جمع بین ساحر و مجنون ممکن نیست. این حرف‌های نپخته‌ای است که آنها گفتند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که شما قصه نخورید انبیا باید صابر باشند: ﴿مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْتَوٍ﴾؛ شما نگران نباش. آیا اینها با یکدیگر نشستند و همایشی داشتند و یکدیگر را وصیت کردند، توصیه و سفارش کردند که موضع‌گیری کنند در برابر انبیا، بگویند شما یا ساحرید یا مجنون؟ فرمود این طور نبود، اینها چون طاغی‌اند، طغیان خاصیتش این است. در سوره مبارکه «بقره» دارد که اینها قلب‌هایشان شبیه هم است، سفارش نکردند یکدیگر را، آیه ۱۱۸ سوره مبارکه «بقره» این است که ﴿قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ نه اینکه اینها همایشی داشتن، کنگره‌ای داشتند، سفارش کردند به یکدیگر پیغمبرتان را این گونه بگویید! در هر زمان و زمینی پیغمبری آمد انسان «قَسَى الْقَلْبَ» با او این حرف‌ها را می‌زند، یکدیگر را سفارش نکردند، توصیه نکردند برنامه‌ریزی نکردند ﴿أَتَوَصَّوْا﴾ «من قبلهم»؛ از این قبیل نبود که یکدیگر را سفارش بکنند ﴿أَتَوَصَّوْا بِهِ﴾ نه این چنین نبود ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾.

«و الحمد لله رب العالمین»